پیشخوان

عالمی که به نماد «مشروطه‌خواهی» و «مشروعه‌خواهی» مبدل شد!

در اندیشه پیراستن مشروطیت

محمدرضا کائینی

عالم مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله العظمی سیدعبدالحسین لاری، در عداد چهره‌هایی است که نامی پرآوازه دارد، اما کارنامه او، تقریباً ناشناخته باقی مانده است! تعداد آثار و پژوهش‌هایی که در باب زمانه و کارنامه او، به رشته تحریر درآمده، بس معدود می‌نماید و همین امر، از نقایص مشروطه‌پژوهی در دوران ما به شمار می‌آید. اثری که در این مجال به شما معرفی می‌شود، در زمره این معدود آثارِ منتشره است، که توسط وحید کارگر جهرمی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به رشته تحریر درآمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز، آن را روانه بازار نشر ساخته است. مؤلف در دیباچه این اثر، مکانت علمی و کارنامه سیاسی آن عالم نام‌آور در دوران مشروطیت را، این‌گونه ترسیم کرده است:

«آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری، که سال‌ها از محضر آیاتی، چون شیخ اعظم انصاری، آخوند همدانی، فاضل ایروانی و... در نجف توشه برداشته و از مکتب شخصیتی چون میرزای شیرازی بزرگ، رهبر مشهور جنبش تنباکو متأثر شده بود، پس از هجرت به ایران، در منطقه لار، به ارشاد و هدایت مردم منطقه همت گماشت و علاوه بر تصدی نقش تبلیغی و تأسیس حوزه‌های علمیه و تربیت شاگرد، به مبارزه با مبلغان یهودی، مسیحی و فئودال‌ها پرداخت. وی از هنگام ورود به ایران تا پایان زندگی، آرام ننشست و در جبهه‌های مختلف، علیه حکام محلی، مستبدان و استعمارگران جنگید و ضربه‌های سنگینی به آنها وارد کرد. شاید مهم‌تر از همه اینها، مصادف شدن ورود وی به ایران، با تحولات مشروطه باشد. وی نسبت به تحولات این عصر، بی‌اعتنا نبود و در هر دو عرصه نظر و عمل به مشروطیت واکنش نشان داد. در عرصه نظر، با تألیف رسائل فراوان به

آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری، به‌هنگام نماز

تشریح نظر خویش پرداخت و با تشکیل انجمن اسلامی و نبرد با مستبدان شیراز، عملاً وارد جریان مشروطیت شد. اما مشروطه از نگاه او، متفاوت از نگاه‌های رایج و مشهور بود. او هم مشروطه‌خواه بود و هم مشروطه مشروعه را طلب می‌کرد، لیکن با قرائتی غیر از قرائت رایج و مشهور از این دو اندیشه. با اینکه علمای طرفدار هر دو اندیشه، در جهت حفظ و پیشرفت اسلام گام می‌زدند اما تفاوت بین مشروطه مورد نظر آیت‌الله لاری با علمای طرفدار مشروطه این بود، که آنها به عرفی بودن مشروطه می‌اندیشیدند و از آزادی و مساوات به عنوان دو مؤلفه اصلی مشروطه‌خواهی یاد می‌کردند اما قانونگذاری در حوزه عرف و نیز مفاهیم آزادی و مساوات، در نظر سیدلاری جایی نداشت و قانون مجلس از نظر وی، می‌بایست قانون اسلامی و شرعی باشد. همچنین سید دیدگاه‌های مخالفان مشروطه را، به دور از قانون اسلام و در جهت فریب افکار عمومی می‌دانست و در اندیشه‌اش، جایی برای مستبدان وجود نداشت و در فتوایی از مردم خواست در جهت جایگزینی سلطنت قاجاریه، با دولت اسلامی تلاش کنند. وی انتظار داشت طرفداران واقعی مشروطه، ابتدا در جهت حذف مستبدان از صحنه سیاسی ایران تلاش کنند و سپس مقدمات تشکیل مجلس مشروعه را فراهم آورند، در حالی که مشروعه‌خواهان، باقی ماندن شاه مستبد قاجار بر اریکه سلطنت را، به تشکیل حکومت مشروطه ترجیح می‌دادند. در واقع سیدلاری درصدد تشکیل مجلس اسلامی‌ای بود، که ریاست آن را فقیه جامع‌الشرایط برعهده گیرد و اختیار امور سیاسی، اداری، قضایی، قانونگذاری و... را دارا باشد. وی به حاکمیت مطلقه فقیه و نیابت عام از جانب امام‌عصر(عج) معتقد بود، که وظیفه‌اش اجرای احکام اسلام در جامعه است. به سبب همین اندیشه، در لارستان حکومت اسلامی تشکیل داد و به عنوان آغازگر عملی حکومت ولایت‌فقیه، در قبل از انقلاب اسلامی مشهور شد. مهم‌ترین ویژگی اثر حاضر، تبیین، بازشناسی و ارائه وجوه تمایز اندیشه سیدعبدالحسین لاری، از دو اندیشه مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی است...».

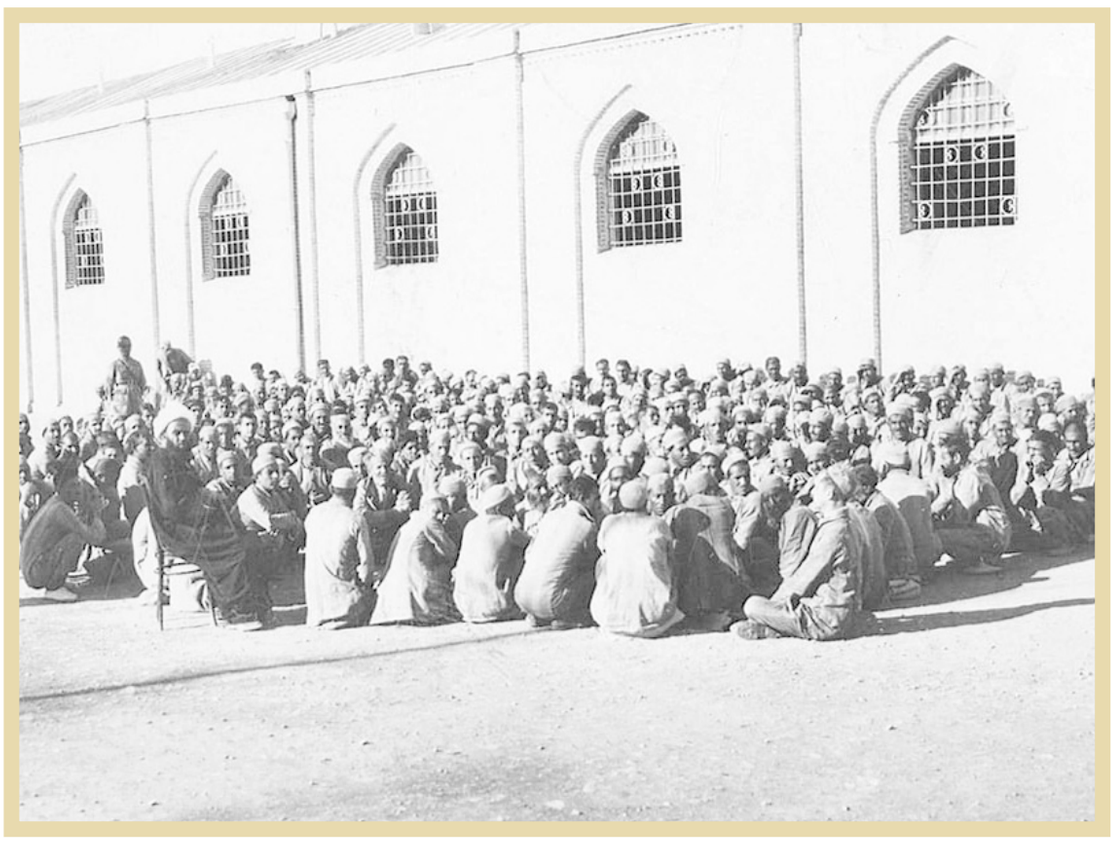

برخی از زندانیان محبس قصر، در ساعت هواخوری

جلوه‌هایی از «خشونت درمانی قزاق»، در برابر مخالفان داخلی و خارجی

زندان‌های رضاخانی منزل آخر بود!

احمدرضا صدری

آنچه در مقال پی آمده در باب آن سخن می‌رود، خشونت درمانی رضاخان، به مثابه تنها راه تداوم سلطنت اوست. این خشونت در دو سطح داخلی و خارجی، دیده شده و درباره هر یک، مستنداتی ذکر شده است. ارجاعات این مقال، بر تارنمای پژوهشکده مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

«قتل درمانی»، حتی درباره دوستان مورد سوءظن!

قتل درمانی‌های رضاخان در مورد مخالفان و حتی آنان که در زمره ابواب جمعی وی بودند، فصلی درخور در بازپژوهی دوران سلطنت اوست. گو اینکه او، توان دیدن زندگی و نفس کشیدن هیچ رجل مستقل یا حتی وابسته اما مدیر و بادرایت را، نداشت! اولین و آخرین راه‌حل تجویزی او درباره این طیف نیز، «مرگ» بود. سیدهاشم منیری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره آورده است: «اختناق سیاسی به‌وجود آمده در نظام استبدادی رضاشاه، زمینه‌ای را فراهم کرد که به قتل‌های سیاسی سیاسیون ایران منجر شد. چه آنها که پیش از این، او را در تأسیس دولت پهلوی کمک کردند و یار و هم‌اندیش او بودند و چه مخالفانی که تکلیف آنها، از همان ابتدا در برابر او روشن بود! اما علت این قتل‌ها را، می‌توان به دو دسته شخصیت درونی رضاشاه- که تاب و تحمل هیچ قدرتی را نمی‌پذیرفت- و عوامل بیرونی- که مکانیسمی کنترل‌شونده و مستقل وجود نداشت، تا او را به پرسش بگیرد و اقدامات او را مورد پیگیری قرار دهد- محدود کرد. به لحاظ روانشناسی، ترس از قدرت دیگری، سوءظن، بدگمانی، کینه‌های شخصی و روحیه استبدادی، سبب شد تا دوست و دشمن خود را، به چنگال مرگ بسپارد! داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که این خلق‌وخوی، از کیفیت متضاد شخصیت رضاشاه ریشه گرفته است، به‌گونه‌ای که از یک‌سو شامل تندخویی، بی‌نزاکتی و حتی دریدگی است و از سوی دیگر، قدرت پنهان کردن نظرها، نقشه‌ها و حتی کینه‌های شخصی، با آمیزه‌ای از اهداف پراگماتیک، که برای تحقق اهداف شخصی از هیچ وسیله‌ای برکنار نمی‌ماند، او را به شخصی بی‌رحم، با ذهنیتی بیمارگونه نسبت به هرگونه مخالفت و سوءظن نسبت به روابط دیپلماتیک دولتمردان با کشورهای خارجی مخصوصاً انگلستان و شوروی، تبدیل کرد. این سوءظن، دامنه وسیعی از تنبیه از جمله غضب، خانه‌نشینی، زندان و قتل را شامل می‌شد و حلقه دوستان، یاران، مخالفان روحانی، کمونیست‌ها و هر فردی را که ساز مخالف می‌زد، دربر می‌گرفت. نصرت‌الدوله فیروز، از جمله افرادی است که سرنوشت سیاسی او، ریشه در کشاکش بین رضاشاه بر سر مسئله کودتا و تلاش برای کسب قدرت دارد، که همین امر سبب‌ساز مرگ وی بر اثر خفگی، توسط عوامل شهربانی رضاخان، در ۲۰ دی ۱۳۱۶ ش. شد و این گونه به زندگی دست راست رضاشاه، پایان داده شد! ریشه فراز و فرود رابطه نصرت‌الدوله و رضاشاه، به اعلامیه بیان حقیقت، یعنی اولین اعلامیه زندانیان کودتا علیه کودتاگران، که به‌صورت کنایه‌آمیز اقدامات سیدضیاء و همدستان او را محکوم می‌کرد، برمی‌گردد. او که تبار قجری داشت، به دلیل نفوذ کلام در مجلس شورای ملی، دوستی با شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و همکاری با تیمورتاش، رضاخان را نسبت به خود دچار سوءظن می‌کرد. این سوءظن چنان در رفتار رضاخان ریشه دوانیده بود، که هیچ‌وقت قبول نمی‌کرد که نصرت‌الدوله، به او سرسپردگی داشته باشد و همیشه نگرانی‌هایی از اقدامات تخریبی وی، در درون او وجود داشت. به همین دلیل در خرداد ۱۳۰۸ ش/محرم ۱۳۴۸ق بود، که رضاشاه در تکیه دولت، به مخبرالسلطنه گفت دیگر نصرت‌الدوله مورد اعتماد ما نیست!... و بعد به رئیس نظمیه فرمان داد، که او را ببریدش! نصرت‌الدوله به اتهام اخذ رشوه به مبلغ ۱۶ هزار تومان، به حبس محکوم و ابتدا به زندان نظمیه و سپس حبس خانگی منتقل شد اما بار دیگر در سال ۱۳۱۵، او را دستگیر و در زندان سمنان، توسط عوامل شهربانی ابتدا او را با سم و سپس با دست خفه کردند! تیمورتاش نیز که مرد شماره ۲ سیاست در ایران به‌شمار می‌آمد، به دلیل همین سوءظن‌ها، در سال ۱۳۱۲ در زندان قصر کشته شد. کارهای او از جمله کثرت مداخله در امور سایر وزارتخانه‌ها و تظاهر به اداره کردن امور کشور، به‌گونه‌ای که خود شاه هیچ‌کاره است، رابطه‌اش با شوروی و مسئله انتقال قدرت به ولیعهد، فرجامی جز مرگ برای او در پی نداشت! تیمورتاش ابتدا به اتهام ارتشا محاکمه شد، اما اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی شوروی، سبب‌ساز مرگ مردی شد، که پیش از این رضاشاه روزی در هیئت دولت، درباره او گفته بود قول تیمور، قول من است! قلع و قمع یاران پیشین، که روزی در تحکیم قدرت سلطنت رضاشاه به او کمک کردند، به این افراد محدود نشد و وزرای دیگری چون جعفرقلی‌خان بختیاری معروف به سردار بهادر وزیر جنگ، به اتهام توطئه علیه شاه دستگیر و تحت‌الحفظ به زندان قصر برده شدند. مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود نوشته است: بعدها در ملاقات از شاه شنیدم، که می‌خواستند محمدحسن میرزا را بیاورند! این قتل‌ها علاوه بر حلقه درونی، به مخالفان بیرونی نیز گسترش یافت...».

مخالفان خارجی قزاق، از تطمیع تا مرگ!

دستگاه سرکوب و مرگ رضاخان، تنها در داخل تلفات نمی‌گرفت که در خارج از کشور نیز، پی‌جوی تهدید، تطمیع و فریب مخالفان سیاسی بود. نمونه بارز این رویکرد، سرنوشت محمد فرخی یزدی بود، که در برلین آلمان، مورد تطمیع تیمورتاش قرار گرفت و پس از بازگشت به ایران، به سوی مرگ و زندان دلالت گشت! سارا اکبری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در تشریح این فرآیند، می‌نویسد: «روند مبارزه مخالفان حکومت پهلوی اول در خارج از کشور، آشکارکننده سه حقیقت است: اول اینکه مخالفان خارج‌نشین را، طیف گسترده‌ای تشکیل می‌دادند که از فرخی آزادی‌خواه تا بهرام شاهرخ هزارچهره و منتقد رضاشاه با هدف تأمین منافع انگلیس گرفته و همچنین مرتضی علوی و یاران کمونیست او برای مبارزه بر سر مرام اشتراکی، را شامل می‌شد. دومین حقیقت این است که مخالفان خارج‌نشین، امنیت نداشتند و کشوری که در آن فعالیت می‌کردند، از آنها حمایت نمی‌کرد. چرایی این مسئله، به سومین حقیقت پیوند می‌خورد و آن این است که حکومت پهلوی اول، به تمامی مخالفت‌ها رنگ سیاسی می‌پاشید! دولتمردان پهلوی اول در ابتدا، تطمیع مخالفان را با ابزار سیاسی دنبال می‌کردند و هنگامی که توان رام ساختن آنان را نداشتند، به شکایت و ابزار سیاسی برای تحت فشار قرار دادن کشور خارجی، برای اخراج مخالفان متوسل می‌شدند. چنین سیاستی نتیجه‌بخش بود. چه اینکه فرخی آواره را به تهران کشید، تا رضاشاه با او تسویه‌حساب کند و مرتضی علوی را پس از اخراج از آلمان و مسکو، در غربت به قتل رساند! در این میان، سرنوشت شاهرخ مانند نیّت او متفاوت بود، چه اینکه از رادیو برلین اخراج شد تا پس از جنگ، به فعالیت برای تأمین منافع انگلیس مشغول شود! در این میان اما سرنوشت محمد فرخی یزدی خواندنی است. او در پی طرح انتقادات خود از رضاشاه و تنگ شدنِ عرصه بر فعالیت‌های مطبوعاتی، از ایران گریخت. پس از چندی به مسکو رسید و در آنجا به علت اینکه نسبت به رژیم کمونیستی انتقاد می‌کرد، نتوانست به سر برد و توسط نماینده سیاسی ایران (سفیر کبیر ایران) مقیم مسکو با تهران، برای صدور گذرنامه مذاکراتی به عمل آورد. دولت ایران هم ناگزیر از لحاظ سیاسی، شرایط را مناسب دید و گذرنامه وی را صادر کرد. فرخی پس از صدور این گذرنامه، از مسکو به برلین رهسپار شد. فرخی پس از ورود به برلین، باز هم از تعقیب افکار آزادی‌خواهانه خود دست برنداشت و بلافاصله مقالاتی در مجله پیکار، که در خارج از کشور منتشر می‌شد، علیه حکومت استبداد و زور آن روز ایران، منتشر کرد. چندی نگذشت که سفیر ایران مقیم برلین، جلسه محاکمه‌ای به وکالت از طرف شاه، علیه پیکار و نویسندگان آن تشکیل داد. سفیر نامبرده مدعی بود که مقالات این مجله، منافی با شئون کشور شاهنشاهی ایران و شاه است. او اظهار می‌کرد: کشور ایران، کشوری کاملاً آزاد و قانونی است و اصول حکومت مشروطه به تمام معنی، در آن حکمفرماست! فرخی در این محکمه، فقط به نام یکی از شهود احضار شد، منتها مدارکی ارائه داد و پس از ارائه دفاعیات، مجرم شناخته نشد. در این هنگام فرخی روزنامه دیگری به نام نهضت، برای تعقیب افکار خود و تنبیه اولیای حکومت استبدادی راه‌اندازی کرد که بیش از سه شماره از آن منتشر نشد، زیرا بر اثر اقدامات دولت ایران، اداره شهربانی برلین فرخی را ملزم کرد، به کلی از خاک آلمان خارج شود! در این شرایط تیمورتاش (وزیر وقت دربار) به اروپا رفت و در برلین، با فرخی ملاقات کرد. وی از طرف رضاشاه اطمینان اکید داد که فرخی می‌تواند به ایران بازگردد و بدون دغدغه به فعالیت بپردازد. فرخی فریب خورد و از طرفی هم به علت تهیدستی، نمی‌توانست در خارج از کشور فعالیت کند، بنابراین در سال ۱۳۱۱ از طریق ترکیه و بغداد، به ایران بازگشت و با پای خود به سیاه‌چال رفت! پس از مدتی به بهانه آنکه سه‌هزار ریال به آقارضای کاغذفروش بدهکار است، علیه وی اجرائیه صادر شد. پس از آن به جرم توهین به رضاشاه، یک پرونده سیاسی هم علیه وی ساخته شد. بدین ترتیب فرخی به زندان افتاد و در سال ۱۳۱۸، اعلام کردند که او در زندان قصر، به دلیل مالاریا از بین رفته است، اما حقیقت این بود که او کشته شده بود...».

قانون از درز زندان، تو نمی‌آید!

زندان‌های رضاخان اما، خود حکایتی دگر داشت! جایی که برای بسیاری از مخالفان- که تعدادشان نامعلوم است- حکم منزل آخر را داشت و در آن زندانیان، باید آماده هر گونه شکنجه روحی و جسمی می‌بودند! کسی از تمشیت‌کنندگان، به لحاظ رفتارشان با زندانیان، سؤال نمی‌کرد و همین امر، دست آنان را برای ارتکاب هر جنایتی، باز می‌گذاشت! سیدمرتضی حافظی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، حکایت زندان قصر در دوره قزاق را به اجمال، چنین روایت کرده است: «در حقیقت در دوران پهلوی اول و با تأسیس زندان قصر، کیفرمندی بر روح و روان جامعه ایرانی چنگ انداخت! آن‌گاه که از منظر حکومت، باید به‌جای کفاره‌ای که بر بدن وارد می‌آمد، مجازاتی می‌نشست، که بر اعماق قلب و اندیشه و اراده و امیال تأثیر می‌گذاشت. به‌واسطه زندان قصر دستگاه عدالت تنبیهی، دندان‌های خود را بر واقعیت بی‌بدن جامعه ایرانی فروکرد، واقعیتی که از طریق سازوکار وارسی، افراد را در میدان دید قرار داد و تابع سازوکار ابژه‌سازی و سپس آماج اعمال قدرت کرد. قدرت انضباطی، برخلاف آیین و تشریفات نمایش عمومی قدرت شاه، نامرئی ماند و در یک تغییر حیاتی قربانیان خود در جامعه را مرئی ساخت! در نتیجه این نهاد به‌راحتی، مسیر ایجاد یک نظام نوآیینِ متمرکزگرا و استبدادی را، هموارتر از دوران گذشته کرد. ترتیبات مدرنِ نظامی که رضاشاه آنها را ایجاد کرد، از جمله ارتش، پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی، اگرچه از اغتشاش و سلب امنیتِ محلی ممانعت به عمل آورد، اما در دوره سلطنت ۱۶ ساله وی، در نقض صریح حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگیِ اقشار و گروه‌های مختلف مردم کشور، گام‌های استواری برداشت و موجبات دستگیری، بازداشت، شکنجه و قتل ده‌ها تن از ایرانیان را فراهم کرد. کلِ ترکیب و بافت ارتش جدید، از همان آغاز شکل‌گیری، حولِ محور وجود شخص رضاخان متمرکز شده بود. نظام اطلاعاتیِ امنیتی، که پیش از آن بخشی کم‌اهمیت از تشکیلات نظمیه و شهربانی بود، در دوره رضاخان گسترش بیشتری یافت و گستره عملیاتی آن، فعالیت کلیت شهربانی را به‌شدت تحت‌الشعاع قرار داد و آن را، قسمتی از سیاست‌هایِ کلی عملیاتی و اجراییِ خود ساخت. ارتش و نیروهایِ آن، از ۲۹ هزار نفر در آغاز راه، به ۱۸۳ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. تعداد نیروهای پلیسی و شهربانی در اواسط دوره رضاشاه، به ۱۷ هزار نفر رسید و این گونه، نظامی پر از رعب و وحشت، که به‌وسیله دستگاه‌های شهربانی و نظام اطلاعاتیِ امنیتی آن اعمال می‌شد، پدید آمد. این حکومت هرگونه مخالفت با روش غیراصولی خود را سرکوب و از عرصه سیاسی و اجتماعیِ کشور حذف می‌کرد. رضاشاه شخصاً در ۱۱ آذر ۱۳۰۸، زندان قصر را افتتاح کرد، زندانی که نام آن لرزه بر اندام مخالفان حکومت می‌انداخت! زندان‌های دوره رضاشاه، عمدتاً به کشتارگاهی غیررسمی تبدیل شدند، که صدها تن به شیوه‌های غیرقانونی، در آنها به قتل می‌رسیدند! بی‌جهت نبود که آن دوران را، دورانِ کابوس وحشت و ترور نامیده‌اند. در هر جایی که نهادهای مدرن تأسیس شدند، میان قانون و زندان ارتباط وثیقی وجود داشت! در دوره رضاشاه بر اثر قوانینی که علی‌اکبر داور وزیر عدلیه وی اجرا کرد، کریدورهای خالی زندان قصر مملو از زندانی شد! کریستین دلانوآ، شمار کشته‌شدگان مخالف رژیم رضاشاه در جنگ‌هایِ داخلی و سرکوب عشایر را، بیش از ۲۴ هزار نفر عنوان می‌کند! زور، خشونت و بهره‌گیری از روش‌های عجیب و غریب شکنجه زندانیان سیاسی در زندان قصر، سبب شده بود تا بعدها ساواک به‌عنوان گرداننده اصلی این زندان، هیچ‌گاه به تحلیل دقیقی از انگیزه‌های زندانیان سیاسی نرسد و همین تحلیل‌های نامتوازن را نیز در اختیار شاه قرار می‌داد. مدیران و نگهبانان زندان قصر، بارها به زندانیان تحت امر خود گوشزد کرده بودند، که قانون از درز زندان تو نمی‌آید! به همین دلیل هم بود که خشونت طاقت‌فرسایی، که در درون زندان درباره زندانیان اعمال می‌شد، هیچ‌گاه انعکاس بیرونی نمی‌یافت و دستگاه حکومت نیز مایل بود زندانبانان قهار شهربانی هرچه می‌خواهند، در مورد زندانیان انجام دهند! در همان حال دستگاه دادگستری، هیچ‌گونه نفوذ و قدرتی در اداره زندان‌ها نداشت و نمی‌توانست درباره کم و کیف رفتار شهربانی با زندانیان، پرس‌وجویی احتمالی کند. برای رضاشاه و دستگاه حکومتی او، اهمیتی نداشت که سالانه چه تعداد از زندانیان با شکنجه و رفتار غیرانسانی مأموران شهربانی، جان خود را از دست می‌دهند! مهم این بود که زندان باید آرام باشد و هیچ‌کس نباید بفهمد که در درون آن، چه اتفاقی می‌افتد! در نتیجه همین سیاست و نبود نظارت بر اوضاع زندان‌ها، زندانبانان آنچه می‌خواستند با زندانیان انجام می‌دادند و تا می‌توانستند بر آنان فشارهای متعدد روحی و جسمی وارد می‌کردند...».

محرومیت مطلق، شلاق، دستبند قپانی و مرگ!

در باب شکنجه‌های زندان قصر، بعدها آزادشدگان آن، روایات جالبی نقل کردند! در میان آنان، خاطراتی که گروه کمونیست ۵۳ نفر به رشته تحریر درآوردند، از همه خواندنی‌تر می‌نماید! آنان در این محبس، به تناسب میل و تشخیص شکنجه‌گران، همه نوع آزاری را تحمل کرده بودند! از محرومیت مطلق، شلاق، دستبند قپانی تا مشاهده مرگ دیگران توسط پزشک احمدی، با آمپول هوا! رضا سرحدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، بخشی از این شکنجه‌ها را، به ترتیب زیر بازنوشته است: «حکومت رضاشاه در تلاش بود تا با اصلاحات قضایی و برخلاف سلسله‌های پیشین ایران، برای تحت تأثیر قرار دادنِ جامعه و انقیاد آن، نهادی را ایجاد کند. مشهورترین نهاد ساخته‌شده در این دوره، زندان قصر در سال ۱۳۰۸ بود، که با ساختمان مستحکم بلند و عظیمی بر نوک تپه‌ای کنار پادگان‌های نظامی، مبدل به نمادی از حکومت پهلوی و نظام جدید قضایی شد. شکنجه در دوره رضاشاه، به درون زندان رانده شد. شلاق زدن، بخشی از شکنجه زندانیان در این دوره بود. هنگامی که گروه ۵۳ نفر در زندان بودند، اعضای این گروه با شلاق شکنجه می‌شدند! فحاشی نیز، بخشی از شکنجه‌های دوره رضاشاه در جهت تحقیر زندانی بود! برای نمونه هنگامی که دکتر تقی ارانی در زندان بود، بارها واژه پدرسوخته را از زبان زندانبانان می‌شنید! در پاسخ به این فحاشی‌ها، دکتر ارانی گفت: ما در اینجا زندانی شما هستیم، همه زور دست شماست، دیگر احتیاجی به فحاشی نیست!... اما مسئولان زندان، دوباره فحش‌های رکیکی به ارانی دادند! دستبند قپانی از دیگر شیوه‌های شکنجه در دوره رضاشاه بود، شیوه‌ای که یک دست شخص را از بالای شانه و دست دیگر او را از پشت، به هم نزدیک می‌کنند و روی مچ دست‌ها، یک دستبند فلزی می‌زنند! در چنین شرایطی، فشار بسیار سختی بر استخوان‌های بدن وارد می‌شود و حتی احتمال فلج شدن نیز، وجود دارد. مأموران پلیس سیاسی از الگوی محرومیت نیز، برای تحت فشار قرار دادن زندانی، به کرات استفاده می‌کردند. محروم بودنَ از امکانات و نیازهای اولیه طبیعی، نظیر ملاقات، کتاب، روزنامه و ملاحظات پزشکی، از جمله آنها بود. برای نمونه در سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰، دویست کمونیست به محض ترتیب دادن سلسله اعتصاباتی در کارخانه نساجی اصفهان، راه‌آهن مازندران، کارگاه قالی‌بافی مشهد و صنعت نفت متعلق به بریتانیایی‌ها، بازداشت شدند و به زندان قصر منتقل شدند. برخی تبعید شدند و حکومت برای بیشتر تحت فشار قرار دادن تبعیدی‌ها، شمالی‌ها را به بوشهر با گرمای طاقت‌فرسایش فرستاد و جنوبی‌ها را به مناطق سردسیر، مانند آذربایجان تبعید کرد! در نهایت تعداد ۳۸ تن از این بازداشتی‌ها را، در زندان قصر محبوس نمود، که هفت تن از آنها به دلیل محروم بودن از امکانات پزشکی و ابتلا به بیماری‌هایی همچون تیفوس، تورم آپاندیس و سکته قلبی، همان‌جا جان دادند! با توجه به چنین شکنجه‌هایی، رضاشاه با تکیه بر نظام قضایی جدیدِ ایران، در تلاش بود تا دنیای بیرون، زندانیان را فراموش کند، متقابلاً زندانیان هم بنا بود دنیای بیرون را به فراموشی بسپارند. این‌ها نشان می‌دهد عمده‌ترین تغییر شیوه شکنجه در دوره رضاشاه، کنترل هر چه بیشتر زندانیان در نهادهای مدرن و کم‌رنگ شدنِ شکنجه علنی است...».

رضاشاه شخصاً در ۱۱ آذر ۱۳۰۸، زندان قصر را افتتاح کرد، زندانی که نام آن لرزه بر اندام مخالفان حکومت می‌انداخت! زندان‌های دوره رضاشاه، عمدتاً به کشتارگاهی غیررسمی تبدیل شدند، که در آنها صدها تن به شیوه‌های غیرقانونی، به قتل می‌رسیدند! بی‌جهت نبود که آن دوران را، دورانِ کابوس وحشت و ترور نامیده‌اند. در هرجایی که نهادهای مدرن تأسیس شدند، میان قانون و زندان ارتباط وثیقی وجود داشت! در دوره رضاشاه بر اثر قوانینی که علی‌اکبر داور وزیر عدلیه وی اجرا کرد، کریدورهای خالی زندان قصر مملو از زندانی شد!

با توجه به شکنجه‌های زندان رضاخان، او با تکیه بر نظام قضایی جدید ایران، در تلاش بود تا دنیای بیرون، زندانیان را فراموش کند و متقابلاً زندانیان هم، بنا بود دنیای بیرون را به فراموشی بسپارند! این‌ها نشان می‌دهد عمده‌ترین تغییر شیوه شکنجه در دوره رضاشاه، کنترل هر چه بیشتر زندانیان در نهادهای مدرن و کم‌رنگ شدن شکنجه علنی است!

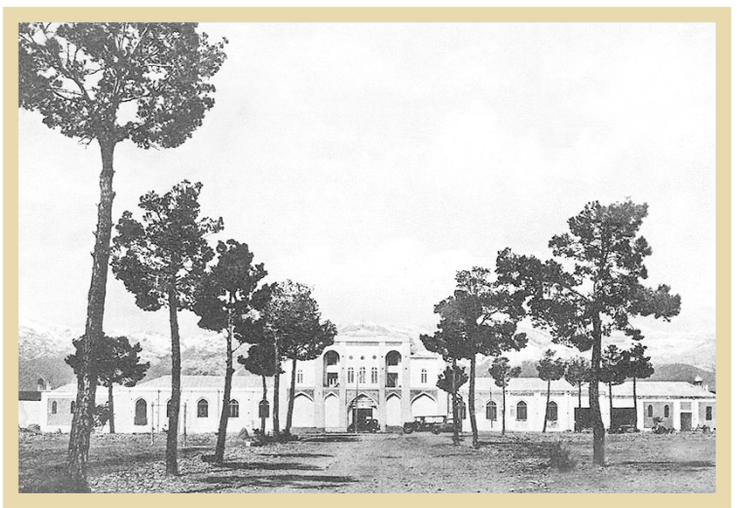

نمایی از بنای اولیه زندان قصر در تهران